

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان
سال اول، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۳۹۳

تأثیر اوضاع عصر فردوسی بر تدوین شاهنامه

جهانبخش ثواقب*
دانشیار تاریخ دانشگاه لرستان

چکیده

شاهنامه‌ی فردوسی را حماسه‌ی ملی و گنجینه‌ی هویت ایرانیان دانسته‌اند. هویتی که پاسداران آن با حفظ روایات شفاهی و سنن باستانی و انتقال این ذخیره به زمانه‌ای که شرایط برای بازسرودن شاعرانه‌ی آن فراهم گشت، توانستند در عهد اسلامی نیز آن را تداوم بخشند. اگرچه دهقانان در حفظ و بازگویی این سنن نقش مؤثری دارند، اما توانمندی فردوسی در سرودن حماسه‌ی ملی و آفرینش اثری جاودانه، نامه‌ی باستان ایران را به زیباترین شیوه ماندگار کرد. در بررسی این اثر حماسی، با این پرسش مواجه می‌شویم که آیا تنها ذوق سرشار و قریحه‌ی ناب فردوسی و حس ملیتی او به خلق شاهنامه انجامیده است یا این که اوضاع عصر و زمانه‌ی شاعر نیز بر پدید آمدن این اثر تأثیرگذار بوده است؟ در این مقاله، با تبیین اوضاع سیاسی، اجتماعی، دینی، ادبی و فرهنگی عصر فردوسی و تأثیر آن بر سروده شدن شاهنامه، بر این یافته تأکید می‌کند که، پدید آمدن شاهنامه تابع شرایط روزگار فردوسی بوده است.

کلید واژه‌ها: فردوسی، شاهنامه، سامانیان، محمود غزنوی، دهقانان، حماسه ملی.

* تاریخ وصول مقاله: ۹۳/۲/۳۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۵/۲۲

نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول: jahan_savagheb@yahoo.com



۱. مقدمه

حکیم ابوالقاسم فردوسی از جمله بزرگانی است که شأن و رتبت او از نظر شاعری، سخن‌دانی و سخن‌وری بر کسی پوشیده نیست. موقعیت ممتاز و برجسته‌اش در تاریخ ادبیات ایران مورد اعتراف و تصدیق همگان است و درخشندگی نام و آوازه‌اش شهره‌ی هر کوی و برزن است. درباره‌ی شخصیت فردوسی و اثر درخشان او «شاهنامه» نه تنها فارسی‌زبان‌ها بلکه دانشمندان و فاضلان غیرایرانی، به‌ویژه نویسندگان غربی، پژوهش‌های بسیاری به عمل آورده و کتب و مقالات گوناگونی در فضل و مقام ادبی او نوشته و ارائه داده‌اند و در خلال آن‌ها از وی تمجیدها و ستایش‌ها نموده‌اند. قریحه‌ی سرشار شاعری و ذوق و استعداد خدادادی فردوسی^۱ تا بدان پایه است که او را به عنوان بزرگ‌ترین شاعر در عرصه‌ی ادبیات ایران و زنده‌کننده‌ی زبان فارسی و حماسه‌سرای نامدار این مرز و بوم درآورده است. حکیم طوس را حافظ اسطوره‌ها، حکایات و داستان‌های پهلوانی و وقایع تاریخی دوران باستان ایران به‌شمار می‌آورند و این همه را وی در شاهنامه‌اش با توانایی و بلاغت بی‌نظیری به رشته‌ی نظم کشیده است. در این که به جز فردوسی، شاید کس دیگری نمی‌توانست از عهده‌ی این اثر عظیم برآید جای شکی نیست و این سخن از روی اغراق و گزافه‌گویی نیست^۲. به منظور پذیرش این حقیقت که سخن‌وری و هنرمندی دانای طوس است که به تعبیر نظامی گنجوی، «روی سخن را چون عروس آراست»^۳ و از نظم کاخی بلند پی افکند که «از باد و باران نیابد گزند» و نامور نامه‌ای را بنیاد نهاد که «چنین یادگاری شد اندر جهان - بر او آفرین از کهان و مهان»، کافی است اشاره شود لقب حکیم همراه با نام فردوسی خود بیان‌گر این است که در سرودن شاهنامه الحق داد سخن داده و از سخن‌دانی چیزی را فرو نگذاشته است. وی در این اثر با هنرمندی که تنها ویژه‌ی خود اوست و دیگران را از آن نصیبی در این حد نیست، قدرت و استعداد و خلاقیت بی‌نظیری را به نمایش گذاشته و گنجینه‌ای پربار به یادگار گذاشته و در این خصوص استاد اول عنوان یافته است. اما گذشته از این ویژگی بارز فردوسی، برای بررسی دقیق یک اثر و شناخت یک شخصیت می‌بایست عصر او را شناخت و

حوادث و وقایع زمان مورد نظر را بررسی کرد و چگونگی تأثیر زمانه و حوادث ایام را بر آن شخصیت یا اثر مورد ملاحظه قرار داد. توجه به عصر و زمانه، یک عامل مهم در بررسی و تحلیل مقوله‌های تاریخی محسوب می‌شود. زیرا شخصیت‌ها و آثار آن‌ها جدای از عصری که در آن می‌زیسته‌اند نیست و بیرون از آن هم اتفاق نیفتاده است. اظهار نظر درباره‌ی یک شخصیت، اثر یا یک واقعه بدون در نظر گرفتن و ارزیابی زمانه‌ی آن، تمامی واقعیت را نمی‌نمایاند و چه بسا به نتیجه‌گیری‌هایی منجر شود که خالی از حقیقت نیز باشد. از این روی، هدف اصلی در این پژوهش آن است که با بررسی اجمالی اوضاع جامعه‌ی عصر فردوسی، تأثیر حوادث گوناگونی را که بر سروده شدن شاهنامه مؤثر بوده‌اند، تبیین نماید. اساس پژوهش حاضر بر این پرسش سامان یافته که، آیا اوضاع زمانه‌ی فردوسی با سروده شدن شاهنامه از سوی وی ارتباطی دارد؟ بی‌گمان نخستین پاسخ، بین اثر و قریحه‌ی خالق آن پیوند برقرار می‌کند، اما مفروض این پژوهش آن است که گذشته از ذوق و قریحه‌ی سرشار فردوسی، پدید آمدن شاهنامه تابع شرایط روزگار فردوسی بوده است.

۲. اوضاع سیاسی

عصر فردوسی مصادف با زمان ضعف دولت سامانیان و سر بر آوردن ترکان قراخانی و غلامان غزنه‌ای (سبکتکین و پسرش محمودی غزنوی) و شروع رقابت‌ها و جنگ و جدال‌ها بین این قدرت‌های نو رسیده با دولت رو به ضعف سامانی است. اختلاف خاندان سیمجوری و وزرا و امرایی مانند فائق و عتبی و دیگران، خراسان را به میدان گسترده‌ای از جنگ و اختلافات مبدل ساخته بود. غلامان در جست و جوی تخت پادشاهی، خراسان و ماوراءالنهر آبادان را میدان عصیان‌ها و جنگاوری‌ها و آشوب‌ها و فتنه‌ها می‌ساختند. این شورش‌ها و هجوم‌ها همواره سرزمین خراسان را آشفته می‌ساخت. (صفا، ۱۳۵۵: ۲۰۱) درگیری‌های میان ابوالحسن عتبی وزیر نوح بن منصور و ابوالحسن سیمجور سپهسالار خراسان و پسر ابوعلی سیمجور از طرفی و نزاع و جدال ابوالحسن و ابوعلی سیمجور و



فائق‌الخاصه با ابوالعباس تاش (سپهسالار خراسان بعد از ابوالحسن سیمجور) و قتل عتبی وزیر و جنگ‌های سخت سپاهیان سامانی با امرای آل‌بویه در این دوران وجود داشت. (صفا، ۱۳۶۳: ۱۸۰. نیز، گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۰۰-۳۶۰. باسورث، ۱۳۶۲: ۴۶/۱-۲۵) امیرنوح بن منصور سامانی برای حفظ خراسان و دفع مدعیان و قدرتمندانی همچون ابوعلی سیمجور و فائق که قدرت او را تهدید می‌کردند، سپهسالاری خراسان را به نام سبکتکین کرد و پای وی و پسرش محمود به سرزمین خراسان باز شد. اگرچه اینان توانستند حریفان را شکست دهند، اما سرانجام نام سلاطین آل سامان را از سگه و خطبه بینداختند و دولت آن‌ها را منقرض ساخته و خود را پادشاه و خراسان را نیز جزء قلمرو حکومتی خود اعلام نمودند.

در عصر فردوسی خراسان دوره‌ی پرآشوبی را می‌گذراند. در همان زمان بود که خانواده‌ی سامانی به دست غزنویان برانداخته شدند. جنگ‌های مداوم بین سرداران جریان داشت. مردم خراسان به علت آشوب و زلزله و خراج سنگینی که محمود برای اداره‌ی دیوانسالاری خود از آن‌ها می‌گرفت و اجحاف و ستم وزیران و دست‌نشانده‌گان وی و نیز قحطی و خشک‌سالی گاه به‌گاهی، با زندگی سختی روبه‌رو بوده‌اند. (ندوشن، ۱۳۶۳: ۵۳) شهر طوس زادگاه این شاعر و مردمش شاید به دلیل وجود شیعیان در این شهر مورد مهر و مساعدت سلطان محمود و پدرش نبودند. این شهر در دوره‌ی سبکتکین و بعد پسرش محمود به محنت کینه‌جویی آن‌ها دچار گشت و آرامگاه حضرت رضا (ع) نیز در این کشمکش‌ها آسیب دید. (محیط طباطبایی، ۱۳۵۵: ۱۷۲) طوس در این دوره سرزمین آشفته‌ای بوده، اقلیت‌های ملی و دینی چون شعوبیه و شیعه در آن‌جا قدرت داشته‌اند. در برخی تواریخ از مردم طوس به عنوان مردمی فتنه‌جو یاد شده اما در همین شهر افراد دانا و نام‌آور نیز زندگی می‌کرده‌اند. (ندوشن، ۱۳۶۳: ۵۳) مقدسی آن را «مرکز راهزنان و لانه‌ی سرکشان» خوانده است.^۴ (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۶/۲) این اوضاع را فردوسی در شاهنامه چنین به تصویر کشیده است:

زمانه سرایی پُر از جنگ بود به جویندگان بر جهان تنگ بود
(فردوسی، ۱۳۶۸: ۳/۱)



فشارها و سخت‌گیری‌هایی که از طرف کارگزاران حکومتی و غلامان ترک بر مردم می‌شد و مصادره‌های اموالی که صورت می‌گرفت از امور رایج این دوره بود. یکی از انگیزه‌های لشکرکشی متعدد سلطان محمود به هند نیز همین جمع‌آوری طلا و جواهرات و دیگر ثروت‌های چشم‌گیر سرزمین هند و بت‌خانه‌ها و معابد آن دیار بود که وی را تحریک و تحریص می‌کرد. آن‌گونه که نقل شده یکی از دلایل راهی شدن فردوسی به دربار سلطان محمود، تظلم و دادخواهی بوده که وی نسبت به تصرف اموالش توسط حاکم و عاملان از سلطان داشته است و در پی این حاجت، «از طوس برآمده راه غزنی برگرفته به مقصد رسید»^۵. (هدایت، ۱۳۸۲: ۱/ب ۱۴۲۲/۲)

قراخانیان و غزنویان که بر بنیاد دولت سامانی قدرت یافتند هیچ‌کدام سیاست ملی و نژادی سامانی را دنبال نمی‌کردند و به احیاء مفاخر گذشته توجهی نداشتند. محمود غزنوی به خوی ترکانه‌ی خود با نژاد ایرانی و افتخارات او دشمنی می‌ورزید و خود را از همه‌ی پادشاهان عجم برتر می‌دانست. وی با اظهار انقیاد و اطاعت از خلیفه‌ی بغداد، سیاست دینی خشنی را در ایران پیشه گرفت و هر آن کس را که احتمال مخالفتی از او می‌رفت به شدت سرکوب می‌کرد. (رک: صفا، ۱۳۵۵: ۲۰۰) سرزمین خراسان در این دوران، رنج‌دیده‌ترین و پرحادثه‌ترین و سرکش‌ترین سرزمین‌های ایران بوده است. از طرفی، از دیرباز سرزمین خراسان به سبب وضع جغرافیایی خاص خود در معرض برخورد نژادها و عقاید گوناگون بوده و در آن هندو و چینی و ترک به هم می‌آمیخته‌اند و از این برخوردها، روح خراسانی تنوع و نیرو می‌گرفته است. بر اثر همین وضع جغرافیایی و خصوصیت اجتماعی و روحی، خراسان پس از اسلام، یکی از مراکز مهم مقاومت در برابر اعراب شد و عده‌ای از سرداران و داعیه‌داران عصیان‌گر از آن‌جا برخاستند و روح ملی و حماسی در این سرزمین از همه‌ی سرزمین‌های دیگر ایران برومندتر گردید. (ندوشن، ۱۳۶۳: ۵۲)

وجود چنین سرزمین با سابقه و پرآشوب و آشفته که با حماسه‌های ملی و حکایات و داستان‌های پهلوانی آشنایی داشت و مردمش به گاه رواج فشارها و



سختی‌ها، از شور و حرارت آن حماسه‌ها نیرو می‌گرفته‌اند در پدید آمدن شاهنامه مؤثر بوده است. زیرا که در زمانه‌ی خاص فردوسی به دلیل اوضاع آشفته‌ی سیاسی و غلبه‌ی ترکان، وی هم برای تلطیف اوضاع نابسامان عصر خود، هم برای نیازی که اخلاق خشن سردمداران آن روز داشت، اقدام به تدوین شاهنامه نمود و در جای‌جای اشعار آن به بیان نکات اخلاقی و پندها و حکمت‌ها پرداخت تا از درجه‌ی خشونت و بی‌مبالاتی و غرور نابجای آن‌ها بکاهد و مردم، اخلاق نیک را سرمشق زندگی و رفتار خود قرار داده و حتی در امر حکومت نیز بایسته‌های اخلاقی را از یاد نبرند.

ستم نامه عزل شاهان بود	چو درد دل بی‌گناهان بود
بماناد تا جاودان این گهر	هنرمند و با دانش و دادگر
نباشد جهان بر کسی پایدار	همه نیکنامی بود یادگار
کجا شد فریدون و ضحاک و جم	مهان عرب خسروان عجم
کجا آن بزرگان ساسانیان	ز بهرامیان و ز اشکانیان
نکوهیده‌تر شاه ضحاک بود	که بیدادگر بود و ناپاک بود
فریدون فرخ ستایش ببرد	بمرد او و جاوید نامش نبرد
سخن ماند اندر جهان یادگار	سخن بهتر از گوهر شاهوار
ستایش نبرد آن که بیداد بود	به تخت و به گنج مهی شاد بود
گسسته شده از جهان نام اوی	نجوید به گیتی کسی کام اوی

(فردوسی، ۱۳۶۸: ۳/۳۴۸)

در پایان داستان ضحاک، آن‌گاه که فریدون او را در کوه دماوند در بند می‌کند و «جهان از بد او همه پاک شد»، فردوسی چنین به نصیحت و اندرز اخلاقی می‌پردازد:

بیا تا جهان را به بد نسپریم	به کوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار	همان به که نیکی بود یادگار
همان گنج و دینار و کاخ بلند	نخواهد بدن مر ترا سودمند
فریدون فرخ فرشته نبود	ز مشک و ز عنبر سرشته نبود



به داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

(همو: ۱۵/۱)

* یادآوری این نکته بجاست که نکات اخلاقی و مضامین حکمی شاهنامه دو گونه است. برخی مستقیماً از زبان خود فردوسی است که پس از بیان یک واقعه یا داستان، یا گاه پیش از آن، که نام «خطبه» بر آن می‌نهد، گریزی به مسائل اخلاقی می‌زند و نکات پندآمیز و نصایح مورد نظر خویش را بیان می‌کند. برخی از این اشارات نیز از زبان پهلوانان و رجال و قهرمانان شاهنامه بیان شده که گاهی در مصاف نبرد با هم‌آورد خود به زبان آورده‌اند یا به سپاهیان زیردست خود این نکات را می‌آموختند تا سرلوحه‌ی اعمال خود قرار دهند. گاه پادشاهی هنگام دستیابی به قدرت، به نیروها و سپاهیان و مردم خود، این گونه اندرزهای اخلاقی را می‌داد یا این که هنگام مرگ به جانشین آینده‌ی خود وصیت می‌کرد و مسائل اخلاقی و ضروری را یکایک برمی‌شمرد. این همه را فردوسی از زبان آن‌ها بیان می‌کند هم برای مردم زمانه‌ی خویش و آیندگان، هم برای این که سلطان حاکم دریابد و عبرت گیرد. از جمله در داستان داد و فرهنگ اردشیر، پنندهای زیادی از زبان وی نقل می‌کند که به مردم خویش می‌داد. (ر.ک: همو: ۳۵۸/۳) همین پادشاه (اردشیر) هنگام فرا رسیدن مرگ، اندرزهای مهمی به فرزند خود می‌دهد. (همو: ۳۶۰/۳) شاپور فرزند اردشیر نیز هنگام بر تخت نشستن به سرداران خود اندرزهای گوناگونی می‌دهد و آن‌ها را به داد فرا می‌خواند. (همو: ۳۶۱/۳) و فردوسی خود در داستان دوازده رخ به نکات اخلاقی و اندرزهای زیبایی اشاره دارد. (همو: ۲۰۸/۲)

بنابراین، وجود چنین موقعیت و اوضاع سیاسی حاکم بر ایران زمانه‌ی فردوسی، وی را بر آن داشت تا با تدوین حماسه‌ی ملی این سرزمین و نبردهای دیرینه‌ی ایران با تورانیان و اقوام دیگر، هم خاطره‌ی پیشینیان خود را در اذهان زنده سازد و هم سردمداران حاکم را به آن راه و رسم و آیین‌های دیرینه متوجه سازد تا به عبارتی از سرگذشت شاهان و رجال نیک و بد گذشته عبرت گیرند و در زندگی خود راه راستی و عدالت و نیکویی را پیشه سازند تا در جهان از آنان به نیکی یاد



کنند و خود نیز در جهان جز تخم نیکی نکارند. (برای ابیات عبرت‌آمیز، ر.ک: همو: ۳۶۰/۳ و ۱۱۴/۱ در داستان ساختن گنگ‌دژ توسط سیاوش)

۳. اوضاع اجتماعی

از جنبه‌ی اجتماعی، یکی از ویژگی‌های عصر فردوسی وجود طبقه‌ی «دهقان» در این دوره است. دهقانان یکی از طبقات قدیم نجبای ایران بوده‌اند که از نظر منزلت اجتماعی میان طبقه‌ی کشاورزان و اشراف درجه اول قرار داشتند. این طبقه صاحب ضیاع و مکتب و دارای نوعی از اشرافیت ارضی بوده و در ایام باستان از طبقات ممتاز ایران شمرده می‌شده‌اند. این دهقانان که آن‌ها را از ایرانیان اصیل می‌دانند در ایام اسلامی نیز نفوذ محلی خود را حفظ کرده و جزء طبقه‌ی اشراف و بزرگان کشور و در زمره‌ی توانگران به‌شمار می‌آمدند. اینان با تداوم پیوستگی خود با ایران گذشته، روایات و یادگاری‌های تاریخی ایران را با دقت و مراقبت زیاد حفظ می‌کردند و در واقع نگاهبانان سنن باستانی کشور و واسطه‌ی ایران پیش و پس از اسلام به‌شمار می‌رفتند. (ر.ک: صفا، ۱۳۶۳: ۶۵-۶۲) این طبقه بر اثر تعلق خود به ایران پیش از اسلام و خاندان‌های اشرافی قدیم، خاطراتی که از دوران گذشته‌ی اجداد خویش به یاد داشتند حفظ و نگه‌داری کرده و آن‌گاه به حکایت آن می‌پرداختند و با حمایت از سنت‌های گذشته‌ی ایرانی در جهت احیای آن، کوشش‌هایی به خرج می‌دادند.

سراینده‌ی شاهنامه، فردوسی نیز به نوشته‌ی نظامی عروضی، «از دهاقین طوس بود از دیه‌ی که آن دیه را «باز»^۶ خوانند ... فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت چنان‌که به دخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود.» (عروضی، ۱۳۳۳: ۷۵. سمرقندی، ۱۳۶۶: ۴۲) فردوسی در شاهنامه به دهقان و آزاده، دهقان آزاد، دهقان‌نژاد اشاره دارد و «آزاده در ایران دوره‌ی فردوسی به معنای ایرانی اصیل است که وابستگی معنوی با ایران باستان دارد و از آزاداندیشی و روشن‌بینی و جوان‌مردی نیز بهره‌مند است.» (ندوشن، ۱۳۶۳: ۵۲) وجود چنین مردمانی در آن دوره و این ویژگی فردوسی که خود از خانواده‌ی دهقان بود در سرودن شاهنامه

تأثیر داشته است. زیرا در آن دوره‌ی پرجنگ و جدال و تسلطِ ترکان که روی خوشی به آیین و رسوم و آداب باستانی ایران نشان نمی‌دادند، تدوین حماسه‌ی ملی از سوی یک دهقان‌زاده که حامی و حافظ سنت گذشته‌ی ایرانی است یک اقدام ملی و یادگاری جاودان محسوب می‌گشت. به تعبیر نولدکه، فردوسی از دل و جان علاقه‌مند به روایات قدیمی ملی ایران بود. عشق و علاقه‌ی او نسبت به شاهان و پهلوانان ایران از هر یک بیتی که به نام آن‌ها می‌سراید آشکار می‌شود. فردوسی آن‌ها را کاملاً خداپرست معرفی کرده است. (نولدکه، ۱۳۲۷: ۷۴)

وطن‌دوستی فردوسی، نوعی ایران‌دوستی معنوی بود. وطن‌دوستی او عبارت از شوق مفرط برای ملّتی بود که وحدت و عظمت آن از مدّت‌ها پیش از بین رفته بود. با این‌که از زمان سقوط ساسانیان تا عصر فردوسی چند سده می‌گذشت، اما حسّ ملیّت ایرانی هنوز در میان اهل خراسان از بین نرفته بود و اهمّیت سیاسی آن، قدرت خود را ولو اندک حفظ کرده بود. همین اهمّیت باعث شد که ادبیات جدید فارسی رونق تازه‌ای به خود گرفت. هرچند همه‌ی روایات راجع به تاریخ گذشته‌ی ایران به ویژه کتاب نثری که شاهنامه از روی آن به نظم درآورده شد، آمیخته به یک چنین احساساتی بود، اما فردوسی این احساسات را به زیباترین و جاندارترین طرزى مجسم کرد. دشمنی با ترک‌ها موضوع بیش‌تر جنگ‌های نامه‌ی اوست. بی‌گمان شاعر لذّت نمی‌برد از این‌که اکنون یک نفر ترک بر وطن او حکومت می‌کرد. (ر.ک: نولدکه، ۱۳۲۷: ۸۲-۸۱)

شاید بتوان گفت که این جدّیت فردوسی در فراهم آوردن نامه‌ی کهن و پراکنده‌ی خسروان پیشین از ویژگی‌های طبقه‌ای است که به او تعلق دارد. یعنی طبقه‌ی دهقان، که اینان به هیچ وجه به تاریخ اسلامی ایران علاقه‌ای نداشتند، بلکه بنا به نوشته‌ی اشپولر، «آن‌ها به نقل شاهنامه همراه با توصیفی از کردارهای قهرمانانه‌ی پیشینیان خودشان گوش می‌سپردند و یا آن‌ها را می‌خواندند و اعمال آن‌ها را الگو قرار داده و درباره‌ی آن‌ها به بحث می‌نشستند. آن‌ها تاریخ اسلامی ایران را حتی به زبان فارسی نیز مورد استفاده قرار نمی‌دادند. اشعار فردوسی به زودی «کتاب مقدّس» و «قاعده تاریخی» یعنی راهنمای زندگی این طبقه

[دهقان] گردید. تأثیر و نفوذ پر دامنه‌ی آن، تمام ملت را فرا گرفت و قهرمانان آن را به صورت شخصیت‌هایی درآورد که انگار نمایندگان واقعی هویت ایرانی بودند و بدین قرار شاهنامه در واقع بلافاصله پس از تألیف حماسه‌ی ملی ایرانیان گردید». (اشپولر، ۱۳۶۰: ۱۶ و ۱۹)

کزین نامه نامور شه‌پریار	به گیتی بمانم یکی یادگار
تو این را دروغ و فسانه‌مدان	به یکسان روش در زمانه‌مدان
ازو هر چه اندر خورد با خرد	دگر بر ره رمز و معنی برد
یکی پهلوان بود دهقان‌نژاد	دلیر و بزرگ و خردمند و راد ^۷
پژوهنده روزگار نخست	گذشته سخن‌ها همه باز جست
ز هر کشوری موبدی سالخورد	بیاورد و این نامه را گرد کرد...

(فردوسی، ۱۳۶۸: ۳/۱)

اصولاً عشق و علاقه‌ای که فردوسی به حفظ آثار و نام و خاطره‌ی گذشتگان خویش داشت و با سرودن این نامه‌ی خسروی قصد داشت که آن را برای همیشه به یادگار بگذارد، عامل عمده‌ای در تدوین شاهنامه محسوب می‌شود.

«بدین نامه چون دست کردم دراز	بنام شه‌نشاه گردن فراز
نجستم بدین من مگر نام خویش	بمانم بیابم مگر کام خویش
همه پهلوانان و گردن‌کشان	که دادم درین قصه زیشان نشان
همه مرده از روزگار دراز	شد از گفت من نامشان زنده باز
منم عیسی آن مردگان را کنون	روانشان به مینو شده رهنمون
بماناد تا هست گردون بیای	مر این داستان همایون بجای

(همو: ۲۹۰/۳)

در آغاز داستان سیاوش آمده است:

«...کهن گشته این داستان‌ها ز من	همی نو شود بر سر انجمن
اگر زندگانی بود دیر باز	بدین دیر خرم بمانم دراز
یکی میوه‌داری بماند ز من	که ماند همی بار او بر چمن...»

(همو: ۹۸/۱)

«نگه کن که این نامه تا جاودان	درفشی شود بر سر بخردان
-------------------------------	------------------------

نباشد کسی در جهان پایدار همه نام نیکو بود یادگار»
(همو: ملحقات/ ۵۴۴)

در پادشاهی انوشیروان می‌آورد:
«ز گفتار و کردار این روزگار
زمان خواهم از کردگار زمان
که این داستان‌ها و چندین سخن
ز گاه کیومرث تا یزدگرد
به پیوندم و باغ بی‌خو کنم
همانا که دل را ندارم به رنج
ز ما ماند اندر جهان یادگار
که چندان بماند دلم شادمان
گذشته بر و سال و گشته کهن
به نظم من آید پراکنده گرد
سخن‌های شاهنشهان نو کنم
اگر بگذرم زین سرای سپنج
(همو: ۴/ ۴۵۳)

وجود دهقان‌زادگان و طرفداران آیین و سنت‌ها و حماسه‌های باستانی ایران در این دوره که از تاریخ گذشته، آگاهی‌های فراوانی داشتند و در صدد مکتوب یا منظوم نمودن آن بودند در ترغیب فردوسی به تنظیم شاهنامه بسی مؤثر بوده است. زیرا برخی از اینان به فردوسی کمک می‌کنند. هم کمک مادی و هم اطلاعات و اخبار و حکایات گذشته را در اختیار او قرار می‌دادند. کتاب‌هایی که نزد خود داشتند یا داستان‌هایی را که به طور شفاهی حفظ و نگه‌داری کرده بودند به فردوسی تقدیم داشتند و او را در سرودن شاهنامه حمایت نمودند. فردوسی با تشویق‌ها و پشت‌گرمی این افراد به کار شاهنامه آغاز کرد و در اشعار مختلف از این حامیان دهقان‌نژاد یاد می‌کند و از آن‌ها به نیکی نام می‌برد. «آزادسرو» یا «سرو» یکی از کسانی است که اخبار رستم را به تمامی تدوین کرد و همان اخبار تدوین شده به فردوسی رسید و مأخذ بیش‌تر روایاتی گردید که فردوسی در شاهنامه خود درباره‌ی رستم آورده است. در آغاز داستان قتل رستم آمده است:

کنون کشتن رستم آریم پیش
یکی پیر بد نامش آزادسرو
کجا نامه خسروان داشتی
دلی پر ز دانش سری پر سخن
ز دفتر همیدون به گفتار خویش
که با احمد سهل بودی به مرو
تن و پیکر پهلوان داشتی
زبان پر ز گفتارهای کهن...

بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم
(همو: ۳۱۵/۳)

فردوسی همچنین از شاهوی پیر، بهرام شیرین، ماخ، شادان برزین نام می برد که
از آن‌ها روایات و حکایاتی را فرا گرفته و به نظم درآورده است.

نگه کن که شادان برزین چه گفت بدانگه که بگشاد راز از نهفت
(همو: ۴۴۵/۴)

چنین گفت فرزانه شاهوی پیر ز شاهوی پیر این سخن یادگیر
(همو: ۴۴۰/۴)

چنین گفت بهرام شیرین سخن که با مردگان آشنایی مکن
(همو: ۹۸/۱)

یکی پیر بُد مر زبان هری پسندیده و دیده از هر دری

جهان دیده و نام او بود ماخ سخن دان و با برگ و با برز و شاخ
(همو: ۴۵۵/۴)

افزون بر این راویان، کسان دیگری از بزرگان طوس را نام می برد که او را در
سرودن شاهنامه یاری داده و حمایت‌های لازم را در حق او روا داشته‌اند، همچون
فضل بن احمد، حسین قتیب، علی دیلم و بودلف.

اگر فضل را مسند و مرقد است نشستنگه فضل بن احمد است
از آن نامور نامداران شهر علی دیلمی بود کو راست بهر
...حسین قتیب است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان
از اویم خور و پوشش و سیم و زر ازو یافتم جنبش و پای و بر
(همو: ۵۲۸/۴)

هر چند فردوسی خود از اخبار گذشته‌ی ایران، آگاهی و دانش گسترده‌ای
داشته چون از خانواده‌ی دهقان بوده و نیز مردی دانا و سخن‌ور بوده است، امّا
وجود چنین افرادی که او را حمایت کردند و اخبار گذشته را در اختیار داشتند و
به تدوین این حکایات و روایات نیز علاقه و اشتیاق داشتند، در سروده شدن
شاهنامه مؤثر بوده است. به گونه‌ای که فردوسی در آغاز اشعارش غالباً به این

راویان و ناقلان اشاره می‌کند از جمله: دهقان، پیر دهقان‌نژاد، دهقان آموزگار، دهقان پیر، دهقان سراینده، دهقان پیرمایه، دهقان جهان‌دیده، دهقان چاچ، دهقان سخن‌گوی، دهقان سرو، دهقان موبدنژاد، که نمایان‌گر وجود طبقه‌ی دهقان در این دوره است و آن‌ها راویان بیش‌تر حکایات شاهنامه هستند. (برای نمونه، ر.ک: همو: ۴/۱، ۷۴، ۸۳، ۱۶۰ / ۲، ۱۷۶، ۲۹۰ / ۳، ۳۲۴، ۳۳۱، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۵۵) همچنین به راویان دیگری اشاره شده است: پیر پهلوانی‌سخن، پیر جهان‌دیده، پیر خراسان، پیر دانش‌پذیر، بت مهربان، روشن‌دل پارسی، سراینده‌ی سالخورد، گوینده‌ی پارسی، گوینده‌ی پهلوی، مردی روشن‌روان، موبد، موبد پیش‌رو و دیگران.

«مهتری گردن‌فراز» که ذکر آن در شاهنامه آمده و ظاهراً ابومنصور محمد بن عبدالرزاق نام دارد از دیگر مشوقان فردوسی بوده است که به همین خاطر، وی را ستوده است. (همو: ۴/۱) در بهترین دوران سامانیان بنا به فرمان ابومنصور که در آن زمان حاکم طوس بود، ابومنصور المعمری شاهنامه‌ی پهلوی دانشور یعنی خدای‌نامه را به فارسی ترجمه کرد و شاهنامه‌ای منشور رقم خورد. در اطراف همین شهر طوس بود که فردوسی نخستین سال‌های زندگی خود را می‌گذرانید. می‌توان تصور کرد که فردوسی هم ترجمه‌ی پارسی خدای‌نامه را در دست داشته است و هم متن پهلوی آن را. اما امیر طوس ابومنصور محمد بن عبدالرزاق به یاری وی شتافت و نیازمندی‌های او را برآورد. (ر.ک: ماسه، ۱۳۵۰: ۵۰، ۷۱، ۷۲. نولدکه، ۱۳۲۷: ۴۰) هر جا که فردوسی از نامه‌ی خسروی، نامه‌ی خسروان، نامه‌ی پهلوی، نامه‌ی شهریار، نامه‌ی باستان، نامه‌ی راستان، نامه‌ی شاهوار و یا مطلق «نامه» اشاره کرده همه راجع به شاهنامه‌ی ابومنصوری (به نثر) است که فردوسی مدتی در جست‌وجوی آن رنج برد و سرانجام به همت یکی از دوستان بر آن دست یافت و از روی آن به سرودن شاهنامه‌ی خود قیام کرد. (صفا، ۱۳۶۳: ۲۰۴)

به شهرم یکی مهربان دوست بود	تو گفتی که با من به یک پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رأی تو	به نیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامه پهلوی	به پیش تو آرم مگر نغوی
گشاده زبان و جوانیت هست	سخن گفتن پهلوانیت هست

شو این نامه خسروی بازگوی
 چو آورد این نامه نزدیک من
 ...مرا گفت کاین نامه شهریار
 بدین نامه چون دست کردم دراز
 جوان بود و از گوهر پهلوان
 خداوند رأی و خداوند شرم
 مرا گفت کزمن چه آید همی
 به چیزی که باشد مرا دسترس
 ...به کیوان رسیدم ز خاک نژند
 ...مرا گفت کاین نامه شهریار
 دل من به گفتار او رام شد
 بدین جوی نزد مهان آبروی
 برافروخت این جان تاریک من
 اگر گفته آید به شاهان سپار
 یکی مهتری بود گردن فراز
 خردمند و بیدار و روشن روان
 سخن گفتن خوب و آوای نرم
 که جانت سخن بر گراید همی
 بکوشم نیازت نیارم به کس
 از آن نیکدل نامور ارجمند
 اگر گفته آید بشاهان سپار
 روانم بدین شاد و بدرام شد
 (فردوسی، ۱۳۶۸: ۴/۱)

در پایان داستان برزو که در ملحقات شاهنامه (همو: ۵۷۵) آمده، می‌گوید:
 به پایان رسانیدم این داستان بدانسان که بشنیدم از باستان
 با توجه به این ابیات و نمونه‌های بسیاری دیگر که در شاهنامه موجود است،
 روشن می‌شود که تشویق و ترغیب برخی افراد و در دسترس بودن تعداد زیادی از
 راویان روایات و حکایات باستان، عامل مهمی در اقدام فردوسی به سرودن
 شاهنامه بوده است.

۴. اوضاع دینی

از جنبه‌ی دینی، عصر فردوسی تعصب خشن مذهبی سلطان محمود غزنوی را در
 خود دارد. وی با انقیاد و وفاداری به خلافت بغداد و مذهب سنت، بر اقلیت‌های
 دیگر همچون شیعیان سخت‌گیری شدیدی داشت و هر شیعه یا اعتزالی مذهب و
 یا فلسفی مشرب را که می‌یافت بر دار می‌کرد و به قول خویش، «من از بهر قدر
 عباسیان، انگشت در کرده‌ام در همه‌ی جهان و قرمطی می‌جویم. آن‌چه یافته آید و

درست گردد بر دار می‌کشند». (بیهقی، ۱۳۷۶: ۲۸۲) به روزگار محمود، شهرهای زیادی تصرف شد و مردم آن به جرم قرمطی و بد مذهبی و بد دینی کشته شدند و پیلان جنگی را به سوی آن شهرها گسیل می‌داشت تا شهر را به زیر پاهای خود درهم فرو کوبند. گردیزی می‌نویسد: «چنین خبر آوردند امیرمحمود را رحمه‌الله که اندر شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیارند بفرمود تا کسانی را که بدان مذهب متهم بودند حاضر کردند و سنگریز کردند، تا بسیار کس را از اهل آن مذهب بکشت و بعضی را ببست و سوی خراسان فرستاد تا مردن اندر قلعه‌ها و حبس‌های او بودند.» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۸) او در ولایت ملتان نیز بسیاری از قرامطه را کشت و بعضی را دست برید برای عبرت دیگران، بعضی را در قلعه‌ها حبس کرد تا در همان جا مردند و برخی را اسیر گرفت. (همو: ۳۹۱) در سال ۴۰۳ق. که تاهرتی فرستاده‌ی «عزیز مصر» (فاطمیان) به خراسان آمد، فقها و اهل علم گفتند که او بر مذهب باطنی است. از این رو به دستور محمود او را گردن زدند. (همو: ۳۹۴-۳۹۳) از این نمونه‌ها در تاریخ این دوره فراوان است. از این بیت شاهنامه (فردوسی، ۱۳۶۸: مقدمه/نوزده) می‌توان فهمید که چگونه سلطان محمود، مخالفان خود را تهدید می‌نموده که زیر سم پیلان آن‌ها را نابود خواهد ساخت.

مرا سهم دادی که در پای پیل تنت را بسایم چو دریای نیل
 قصه‌ی بر دار کردن «حسنک» وزیر در زمان پادشاهی مسعود غزنوی، پس از مرگ محمود، که بیهقی در تاریخ خویش آورده، (بیهقی، ۱۳۷۶: ۳۰۴-۲۷۵) شاهی است که برای کشتن این کارگزار بلندپایه، وی را به قرمطی بودن متهم ساختند و این اتهام در آن عصر جرم بزرگی بود که سزایش را مرگ می‌دانستند. (ر.ک: گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۵-۴۲۴) درباره‌ی مذهب فردوسی نیز در آثار فردوسی‌پژوهی آمده است که وی دارای مذهب شیعه (امامیه یا زیدیه) و شیوه‌ی فکری شعوبیه بوده است. (ر.ک: ندوشن، ۱۳۶۳: ۵۳. محیط طباطبایی، ۱۳۵۵: ۱۷۳. نولدکه، ۱۳۲۷: ۷۴-۷۳) که خود حاکی از موقعیت دینی و فرقه‌ای آن عصر و وجود مذاهب مختلف در خراسان عهد غزنوی است. طبیعتاً چنین عقایدی در تعارض با عقیده‌ی سلطان غزنوی قرار داشت و در نتیجه حساسیت او را نسبت به این‌گونه گرایش‌های

مذهبی برمی‌انگیخت. اشعاری را که فردوسی درباره‌ی توحید و ستایش خداوند سروده، که طرز تلقی و برداشت او را به روش معتزله و افکار فلسفی حمل نموده‌اند، نیز اشعاری را که درباره‌ی حضرت علی (ع) سروده و به شیعی بودن خود اعتراف و مباحثات کرده، موجب شد تا به همین اتهامات مورد بی‌مهری و دشمنی سلطان محمود قرار گیرد و فراری شود. به نوشته‌ی دولت‌شاه، «ایاز به عرض سلطان رسانید که فردوسی رافضی است و سلطان محمود در دین و مذهب به غایت صلب بوده است و در نظر او هیچ طایفه دشمن‌تر از رفضه نبوده است. خاطر سلطان از این سبب بر فردوسی متغیر شد...» (سمرقندی، ۱۳۶۶: ۴۲) چنین تقابل و تعارض مذهبی همراه با افکار ایرانی‌گری نشأت گرفته از دهقان‌زادگی فردوسی، او را در دشمنی با محمود و استیلای ترکان تقویت کرد و به منظور ارائه‌ی برتری تبار ایرانیان و حقیر داشتن تبار ترکان به تدوین شاهنامه و حماسه‌ی ملی ایران همت گماشت. سخن‌سرای طوس، در هجویاتی که درباره‌ی سلطان محمود آورده (البته در اصالت آن اتفاق نظر نیست، اما فعلاً جزء شاهنامه است) از بد نژاد بودن و بی‌دانشی او سخن گفته و او را تحقیر نموده است. وی ابتدا به ارادت خود به پیامبر اسلام و اهل بیت نبوت می‌پردازد و سپس زبان «هجاء» را به سوی محمود روانه می‌سازد.

مرا غمز کردند کان بد سخن	به مهر نبی و علی شد کهن
هر آن کس که در دلش کین علیست	از او خوارتر در جهان گو که کیست
...منم بنده اهل بیت نبی	ستاینده خاک پای وصی ^۸
...نترسم که دارم ز روشن‌دلی	به دل مهر جان نبی و علی
...به نام نبی و علی گفته‌ام	گهرهای معنی بسی سفته‌ام

(فردوسی، ۱۳۶۸: مقدمه / نوزده)

سپس خطاب به سلطان محمود، گوید:

...به دانش نبند شاه را دستگاه	وگر نه مرا برنشاندی به گاه
چو دیهیم‌دارش نبند در نژاد	ز دیهیم‌داران نیاورد یاد
اگر شاه را شاه بودی پدر	به سر برنهادی مرا تاج و زر

وگر مادر شاه بانو بُدی مرا سیم و زر تا به زانو بُدی
 چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود
 ... پیشیزی به از شهریاری چنین که نه کیش دارد نه آیین و دین
 پرستارزاده نیاید به کار اگر چند دارد پدر شهریار
 ... ز بدگوه‌ران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهی به شب
 به ناپاکزاده مدارید امید که زنگی به شستن نگردهد سپید

(همو: نوزده)

میان فردوسی و سلطان محمود از نظر سیاسی، نژادی و دینی، اختلاف نظر وجود داشت. فردوسی بارها در شعر خود به ترکان تاخته بود، حال آن که محمود ترک‌زاده بود و سرداران و حاجبان او همه ترکان بودند. با این احوال، تحمل دشنام‌های فردوسی به آباء و اجداد او برایش دشوار بود. از این رو نتوانست او را برتابد. (صفا، ۱۳۶۲: ۱۲۴. همو، ۱۳۶۳: ۱۸۶) زیرا طرز فکر و تعصب محمود غزنوی نه با افکار و مذهب فردوسی موافقت داشت و نه می‌توانست غرور میهنی او را بپذیرد. حمله‌ی فردوسی به تورانیان و بزرگ‌داشت نژاد و تمدن ایرانی چیزی نبود که به مذاق محمود خوش آید. بی‌اعتنایی سلطان محمود به حماسه‌ها و حکایات ایران باستانی تا آنجا اوج داشت که درباره‌ی وی آمده است که گفت: «همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست».

(تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۷)

تعصب مذهبی در آن عصر، خاص سلطان نبود بلکه افراد و فرقه‌های دیگری نیز در این تعصب شدت به خرج می‌دادند. احمد بن حسن میمندی در دین تعصب داشت و آنچه را که به ایران پیش از اسلام بازمی‌گشت به حکم تعصب باطل می‌شمرد و از این جهت روی خوشی با سروده‌های فردوسی نداشت. نظامی عروضی می‌نویسد: «پس از مرگ فردوسی یکی از مذکران متعصب طابران طوس مانع تدفین جنازه‌ی وی در گورستان شهر شد و او را رافضی خواند. به‌ناچار جنازه را در باغی که کنار دروازه‌ی شهر و متعلق به خود حکیم فردوسی بود به خاک سپردند.» (عروضی، ۱۳۳۳: ۸۳. نیز، نعمانی، ۱۳۶۸: ۸۵ / ۱) به تعبیر دولت‌شاه، «شیخ

ابوالقاسم گرگانی بر فردوسی نماز نکرد که او مدح مجوس گفته». (سمرقندی، ۱۳۶۶: ۴۵ نیز مقایسه شود با؛ نوایی، ۱۳۶۳: ۳۴۳)

در این دوره، باید پیدایش فرقه‌ی «کرامیه» را در خراسان^۹ در نظر داشت که به آزار و اذیت دیگران معروف بودند به‌ویژه بر معتزلیان و شیعیان سخت می‌گرفتند و سلطان محمود از اینان به عنوان ابزاری در جدال‌های فرقه‌ای استفاده می‌کرد. وجود چنین تعارضات فرقه‌ای و شدت و خشونت‌ها و تفکرات مذهبی و ملی در پدید آمدن شاهنامه بی‌تأثیر نبوده است. زیرا شاعر سعی داشته به نحوی هویت ملی و قدمت دیرینه‌ی خود و سرزمینش را در برابر اوضاع زمانه‌ی حاکم به نمایش بگذارد و از پیشینه‌ی خود که آن را نیک و داد و درستی می‌داند در برابر آنچه کژی و ناراستی و بی‌داد می‌داند، دفاع کند.

ایا شاه محمود کشورگشای	ز کس گر نترسی بترس از خدای
که پیش از تو شاهان فراوان بُدند	همه تاج‌داران کیهان بُدند
فزون از تو بودند یکسر به جاه	به گنج و کلاه و به تخت و سپاه
نکردند جز خوبی و راستی	نگشتند گرد کم و کاستی
همه داد کردند بر زیردست	نبودند جز پاک یزدان پرست
...ندیدی تو این خاطر تیز من	نیندیشی از تیغ خونریز من
که بد دین و بد کیش خوانی مرا	منم شیر نر میش خوانی مرا...

(فردوسی، ۱۳۶۸: مقدمه/ نوزده)

۵. اوضاع ادبی - فرهنگی

در زمانه‌ی فردوسی، زبان فارسی که چندین سده در برابر غلبه‌ی زبان عربی عقب‌نشینی کرده بود، دوباره در میان دربار و دیوان‌ها و ادارات دولتی مطرح گشت و جای خود را باز کرد. پیش از آن، زبان رسمی دیوانی و درباری و مردم شهری، عربی بود. هر چند در نقاط روستایی پیوند مردم با لهجه‌های ایران شرقی قوی بود و زبان عربی در میان آن‌ها رسوخ نکرده بود، لیکن در محیط اداری و ادبی و شهری زبان عربی حاکم بود و زبان فارسی کاربردی نداشت. اما از دوره

سامانیان به بعد بار دیگر رونق زبان پارسی را شاهد هستیم. در این دوره حتی کتاب‌های عربی به زبان فارسی ترجمه می‌شود. از جمله تفسیر طبری و ترجمه قرآن به زبان فارسی و نیز ترجمه فارسی تاریخ طبری که بلعمی آن را انجام داد و معروف به «تاریخ بلعمی» گردیده است. (ر.ک: ماسه، ۱۳۵۰: ۴۷) وجود دانشمندان پارسی‌گو و شاعران پارسی‌سرا مانند: رودکی سمرقندی، شهید بلخی، ابوالمؤید بلخی، ابوشکور بلخی، دقیقی طوسی، فرخی سیستانی، عنصری بلخی، عسجدی مروزی، منوچهری دامغانی و دیگران موجب احیای دگرباره‌ی زبان فارسی گردید. به دنبال رواج شعر فارسی در این دوره، سرودن حماسه‌های ملی نیز رونق گرفت و نظم داستان‌های منثور قهرمانی و ملی متداول شد. با شکوفایی و پیشرفت زبان فارسی، عقب‌نشینی زبان عربی از دربار شاهان آغاز شد. وجود چنین زمینه‌ی فرهنگی و ادبی که از دوره‌ی سامانیان شروع شده بود و تلاشی که در زمینه‌ی احیاء زبان فارسی در عرصه‌ی ادبیات ایران به‌کار می‌رفت، عامل مؤثری در تشویق فردوسی به نظم شاهنامه بود و وی مصمم شد:

که این نامه را دست پیش آورم ز دفتر به گفتار خویش آورم
و آن‌گاه که خود را سزاوار این سخن دید، رنج‌ها و مشکلات را بر خود هموار
ساخت و مصائب را به جان خرید و از هر کسی بی‌شمار پرسید تا این‌که چنین
نامه‌ای پی افکند.

پی افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
برین نامه بر عمرها بگذرد	بخواند هر آنکس که دارد خرد
اگر منصفی بودی از راستان	که اندیشه کردی در این داستان
بگفتی که من در نهاد سخن	بداداستم از طبع داد سخن
جهان از سخن کرده‌ام چون بهشت	از این بیش تخم سخن کس نکشت
سخن گستران بی‌کران بوده‌اند	سخن‌ها بی‌اندازه پیموده‌اند
ولیک ار چه بودند ایشان بسی	همانا نگفتست از ایشان کسی
بسی رنج بردم در این سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی

(فردوسی، ۱۳۶۸: مقدمه/نوزده)

در حقیقت فردوسی زنده بودن خود را پس از مرگ به واسطه‌ی احیای زبان فارسی می‌داند که مردم در سخن گفتن بدین زبان همواره نام او را خواهند برد و بدین سبب احساس جاودانگی می‌کند.

نمیرم از این پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام
(همو: ۵۲۸/۴)

و این هدف که وی در پی زنده کردن نام اسلاف خویش نیز بوده است، از این ابیات مستفاد می‌گردد:

همی خواهم از دادگر یک خدای که چندان بمانم به گیتی بجای
که این نامه شهریاران پیش بپیوندم از خوب گفتار خویش
...همه مرده از روزگار دراز شد از گفت من نامشان زنده باز
چو عیسی من این مردگان را تمام سراسر همه زنده کردم به نام
(همو: مقدمه/نوزده)

*از جنبه‌ی فرهنگی، همچنین رواج شاهنامه‌نویسی و تدوین حماسه‌ی ملی در این دوره و پیش از فردوسی، خود عامل دیگری است که در تدوین شاهنامه به دست فردوسی مؤثر بوده است. زیرا سرودن حماسه‌های پهلوانی، دینی، غنایی و بیان داستان‌های اخلاقی و حماسی و غیره و تنظیم شاهنامه‌ها پیش از فردوسی حتی در حیات او توسط دیگران معمول بوده است. چنان که پس از وی نیز این شیوه ادامه داشت و آثاری مانند فرامرنامه، گرشاسب‌نامه، رستم و اسفندیار، بختیارنامه، اخبار بهمن، اخبار نریمان، اخبار سام، اخبار کیقباد و برزنامه و غیره، از این دست است. پیش از این که فردوسی به نظم شاهنامه‌ی خویش مبادرت ورزد، شاهنامه‌های دیگری سروده شده بود که برخی از آنها از مآخذ شاهنامه‌ی فردوسی به‌شمار می‌روند. شاهنامه‌ی ابوالمؤید بلخی شاعر مشهور عهد سامانی، شاهنامه‌ی ابوعلی بلخی، شاهنامه‌ی ابومنصور محمدبن عبدالرزاق از بزرگان طوس (به نثر) و شاهنامه‌ی مسعودی مروزی از این نوع سروده‌های حماسی است که پیش از فردوسی تدوین شده و دارای شهرت و اعتبار بودند. همچنین ابومنصور محمدبن احمد دقیقی از شعرای عهد سامانی به سرودن داستان گشتاسب و جنگ‌های او با ارجاسب آغاز کرد (ر.ک: دقیقی طوسی، ۱۳۷۳) و در پی سرودن

شاهنامه‌ای دربرگیرنده‌ی حماسه‌ی کهن ایران بود که چون به قتل رسید به ادامه‌ی آن موفق نشد و نوبت به دانای طوس رسید. از دقیقی (درباره‌ی او، رک: نولدکه، ۱۳۲۷: ۵۳-۴۶) تنها هزار بیت در این زمینه باقی ماند.

سرایش این منظومه‌ها و تدوین روایات حماسی باستانی، همه در مجموع از وجود روحیه‌ای حماسه‌گرا و به تعبیری روحیه‌ای ملی، حکایت می‌کند که در عرصه‌های دیگر زندگی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران نیز طی یکی دو سده پیش از آن به طور گسترده وجود داشته است. (مختاری، ۱۳۶۸: ۶۷) فردوسی در عصر تبدیل مهم و تازه‌ای در تاریخ ایران، یعنی در موقع انتهای یک استیلا (تسلط عرب) و شروع استیلائی دیگر (تسلط ترک) بوده است. (همو: ۶۴) در این زمان اگر هم مقاومت‌های جنگی شکست خورده بود، باز جنبش‌های روحی فرو نشستن‌ی مانده بود و حماسه‌ی ملی ایران و یادبود شکوه‌مندی‌های گذشته، می‌بایست جوهر خود را در کتابی چون شاهنامه بچکاند. (ندوشن، ۱۳۶۳: ۲۰-۱۹) می‌توان گفت که دوره‌ی تدوین و تنظیم شاعرانه‌ی حماسه‌ها نوعاً هنگامی بوده است که ملّتی در اوضاع و احوال استیلائی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بیگانگان زندگی می‌کرده است و در نتیجه احساسات ملّی و قومی خود را در مجموع در معرض خطر و تهدید می‌دیده است. بازتاب مقاومت ملّی در برابر تسلط فرهنگی بیگانه، چه ارادی و آگاهانه و چه غیر ارادی و ناخودآگاه، در این آثار حماسی مدوّن بازتاب می‌شده است. در برابر، تمایلات ملّی به گذشته و سنت‌ها و فرهنگ سنتی، گرایش می‌یافته است. (مختاری، ۱۳۶۸: ۷۰-۶۹) بنابراین، وجود چنین زمینه‌ی فرهنگی و شکوفا شدن زبان فارسی و رونق آثار منظوم و منثور ادبی که از زمان سامانیان آغازیدن گرفته بود در پدید آمدن شاهنامه‌ی فردوسی مؤثر بوده است. جنبش هنری و ادبی که در زمان سامانیان وجود داشت و دربار آن‌ها که مرکز گرد آمدن اندیشمندان و شاعران بود، تأثیرات خود را پس از زوال این دولت نیز به جا گذاشت. این شکوفایی ادبی به ویژه رشد و شکوفایی زبان فارسی در عصر فردوسی به قوّت خود ادامه داشت و همین امر زمینه‌ی مناسبی بود برای

فردوسی که به تدوین حماسه‌ی قوم ایرانی همّت گمارد و در بطن آن به احیاء و شکفتگی زبان و ادبیات پارسی پردازد.

وجود برخی از آثار منظوم و منثور مربوط به دوره‌ی ساسانی که پس از اسلام از پهلوی به عربی ترجمه شدند و در زمان فردوسی یافت می‌شد، در تدوین شاهنامه مؤثر بوده‌اند. نیز نوشته‌ها و آثار نویسندگان مسلمان (عرب و ایرانی) در باب تاریخ پادشاهان ایران که طی این چند سده تألیف شده بود. زیرا فردوسی اخبار و حکایات ایران باستان را از این متون به‌دست می‌آورد. آشنایی فردوسی با یادگار زیران، داستان بهرام چوبین، کارنامه اردشیر بابکان، داستان رستم و اسفندیار، داستان پیران‌ویسه، خوتای‌نامک (خدای‌نامه) و نوشته‌هایی از این قبیل و برخی داستان‌های دیگر نظیر: داستان رزم بیژن و گرازان یا داستان بیژن و منیژه و داستان رزم رستم با اکوان دیو، داستان رستم و سهراب و بعضی از رزم‌های رستم (ر.ک: صفا، ۱۳۶۳: ۲۰۴. نولدکه، ۱۳۲۷: ۳۳-۲۱)، که از مآخذ شاهنامه نیز محسوب می‌شوند، او را در به نظم درآوردن حکایات و داستان‌ها و تاریخ شاهان پیشین ایران کمک می‌کرده و در نتیجه، وجود این متون در تدوین شاهنامه تأثیر بسزایی داشته‌اند. بی‌گمان، حس عرب‌ستیزی و شعوبی‌گری گروهی از ایرانیان و تلاش برای گرد آوردن روایات شفاهی و تدوین افتخارات گذشته‌ی خویش به هدف تفاخر و برتر داشتن ایرانیان در برابر عرب، به پدید آمدن این متون منجر شد و اینک با سیطره‌ی ترکان انگیزه‌ی لازم برای سرودن شاهنامه به دست فردوسی که دور از گرایشات شعوبی نبود، فراهم شد.

در واقع فردوسی با نبوغ خود توانست اشعار دقیقی، سرودها و روایات عامیانه و اطلاعات مأخوذ از منابع منثور را به صورت کتاب منظوم یک‌دستی درآورد و حماسه‌ی ملی ایران را از آن بیافریند. فقط شاهنامه بود که حماسه‌ی ملی شد. فردوسی حماسه را وارد جامعه‌ی ایرانی اسلامی زمان خود کرد و در ضمن، اصول ادبی و علائق معاصرین خود را نیز از نظر دور نداشت. بنابراین شاهنامه‌ی او که به عقیده‌ی بسیاری بزرگترین اثر ادبی فارسی جدید یا ایران اسلامی است، پایدار ماند. (فرای، ۱۳۶۵: ۱۳۷)

*در بررسی زمینه‌های فرهنگی تدوین شاهنامه، یک مسأله را نباید نادیده گرفت و آن حرص و اشتیاق امیران و پادشاهان (به‌ویژه از دوره‌ی سامانی به بعد) است به باشکوه نشان دادن دربارهای خویش. یکی از جنبه‌های این شکوه و نمایش جلال و جبروت پادشاهی و سطوت ملوکانه در ترتیب دادن محافل فرهنگی و ادبی و به خدمت گرفتن شاعران و ادیبان و نویسندگان در دربار ظاهر شد. امرا و سلاطین با گرد آوردن چهره‌های علمی و ادبی در دربار، بر رونق دستگاه خود می‌افزودند و ضمن به خود بستن عنوان و آوازه علم‌دوستی و ادب‌پروری، هم بر همگنان خود فخر می‌فروختند و هم این که شهرت دربار خود را دو چندان می‌ساختند. خود این امر، به‌رغم نتایج بسیار فرهنگی و ادبی که داشت و آثار فرهنگی از این رهگذر به یادگار ماند، از طرفی موجب روی‌آوری شاعران به دربار و رواج شاعران درباری شد که مدح سلطان کرده و هنر خود را در خدمت او گرفته و ارزان می‌فروختند. برخی از این شاعران برای رسیدن به نوایی و لقمه‌ی نانی یا برای دریافت صله و پاداش، یا تقرب جستن به دستگاه سلطانی و صاحب مکنّت و مال شدن، پای به دربار می‌گذاشتند و هنر خود را در خدمت شاهان و مدح و تعریف و تمجید از آنان نثار می‌کردند و ظلم‌های آن‌ها را به عنوان کارهای بزرگ و شاهانه می‌ستودند. در زمانه‌ی حیات فردوسی و یا پس از او شاعران زیادی بودند که در دربار غزنویان به سر می‌بردند چون: فرّخی، عنصری، غضایری، عسجدی، منوچهری و دیگران. وجود چنین جَوّی در آن روزگار یکی از عواملی بود که فردوسی را بیش‌تر تشویق به سرودن شاهنامه نمود، زیرا اگر چه فردوسی، شاهنامه را به امر سلطان محمود آغاز نکرد، اما پس از آن که به دربار بار یافت تصمیم گرفت شاهنامه را پس از اتمام به سلطان تقدیم کند و در این ایّام، مدایحی نیز درباره‌ی وی دارد که در شاهنامه موجود است.

جهاندار محمود شاه بزرگ	به آبشخور آرد همی میش و گرگ
ز کشمیر تا پیش دریای چین	برو شهریاران کنند آفرین
چو کودک لب از شیر مادر بشست	به گهواره محمود گوید نخست

تو نیز آفرین کن که گوینده‌ای
بدو نام جاوید جوینده‌ای...
(فردوسی، ۱۳۶۸: ۴/۱)

کنون پادشاه جهان را ستای
به بزم و به رزم و به دانش گرای
سرافراز محمود فرخنده رای
کزویست نام بزرگی به جای
شهنشاه ایران و زابلستان
ز قنوج تا مرز کابلستان
بر او آفرین باد و بر لشکرش
چو بر خویش و بر دوده و کشورش...
همیشه تن شاه بی‌رنج باد
نشستش همه بر سر گنج باد
(همو: ۳/۳۴۸)

فردوسی در ادامه‌ی این اشعار حتی برخی از اطرافیان محمود (نظیر میرنصر
سالار و ابوالمظفر سپهدار لشکر) را نیز مدح می‌کند^۱ و محمود را به پادشاهان
قدیم ایران مرتبط می‌سازد و به زعم خویش گویی عهد نوشیروان زنده شده است.
بدین عهد نوشیروان تازه شد همه کار بر دیگر اندازه شد
...سرش سبز بادا تنش بی‌گزند منش بر گذشته ز چرخ بلند
(همو)

* افزون بر این، حس رقابت فردوسی برای سرودن و آرزوی شهرت ادبی که
طبیعتاً در هر شاعری است که خود را از همگنان و معاصران خویش به قول
معروف یک سر و گردن برتر جلوه دهد و تقریب بیش‌تری بجوید و دریافت صله و
خود حرفه‌ی شاعری او، در سرودن شاهنامه توسط وی مؤثر بوده است. زیرا خود
شاعر اشاره می‌کند که به این کار بزرگ و سنگین دست زده تا از میوه‌ی آن در
روزگار پیری و فرتوتی استفاده کند و از این دست‌رنج و پاداشی که سلطان در
حق او می‌کند پایان عمر را به خوشی بگذراند. به تعبیری چشم‌داشت زر سرخ در
سرودن این همه اشعار بی‌تأثیر نبوده و از این نکته نباید غافل شد.

به سی سال اندر سرای سپنج
چنین رنج بردم به امید گنج
...نه زین‌گونه دادی مرا تو نوید
نه این بودم از شاه گیتی امید
چو سی سال بردم به شهنامه رنج
که شامم ببخشد به پاداش گنج
مرا از جهان بی‌نیازی دهد
میان یلان سرفرازی دهد

به پاداش گنج مرا در گشاد به من جز بهای فقاعی نداد...
(همو: مقدمه/ نوزده)

و در خاتمه‌ی شاهنامه می‌سراید:

سی و پنج سال از سرای سپنج بسی رنج بردم به امید گنج
چو بر باد دادند گنج مرا نبد حاصلی سی و پنج مرا
کنون عمر نزدیک هشتاد شد امیدم به یکباره بر باد شد
(همو: ۵۲۸/۴)

هر چند، فردوسی به علت اختلافات بسیاری که بین او و سلطان محمود وجود داشت، در دربار نماند و مجبور به فرار شد. فرار فردوسی بیان‌گر این نکته است که حمایت سلطان محمود از شاعران و دانشمندان تا آنجا بوده که در خدمت او باشند و او را تحسین و تمجید کنند. اما اگر چنین نمی‌بود مورد خشم و غضب قرار گرفته و آوارگی را پیشه می‌ساختند. رفتار سلطان محمود با شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، فردوسی و سخت‌گیری بر آنان بیان‌گر این مدعاست. البته امید گنج داشتن فردوسی را در سرودن شاهنامه تا حدودی می‌توان چنین توجیه کرد که به سبب سرگرمی و مشغولیت وی در این امر و صرف نمودن همه‌ی دارایی‌اش در این راه در حدود سی و پنج سال و نداشتن اندوخته، به نحوی می‌بایست زندگیش تأمین می‌شد، به‌ویژه که ایام پیری مجالی برای کسب و کار و فراهم نمودن درم و دینار نبود. او امید داشت که وقتی این اثر بزرگ به پایان می‌رسد ارزش آن نیکو شناخته گردد و پاداشی درخور به او اهدا شود تا روزگار پیری به محنت تنگ‌دستی و فقر گرفتار نیاید. اما وقتی امیدش بر باد رفت زبان به شکوه گشود. وی در آغاز شاهنامه این نگرانی را احساس می‌کند که ممکن است دارائیش تمام شود و این کار پرداخته نگردد.

...و دیگر که گنجم وفادار نیست همان رنج را کس خریدار نیست
(همو: ۳/۱)

و آن‌گاه که پیری همراه با ناداری و فقر و ضعف جسمانی به سراغ او می‌آید و درماندگی را احساس می‌کند، چنین فغان سر می‌دهد:

الا ای برآورده چرخ بلسند چه داری به پیری مرا مستمند

چو بودم جوان برترم داشتی به پیری مرا خوار بگذاشتی
...مرا کاش هرگز نپروردیا چو پرورده بودی نیازردیا
ز پیری مرا تنگدل دید دهر به من باز داد از گناش دو بهر
(همو: ۳۴۸/۳)

به جای عنانم عصا داد سال پراکنده شد مال و برگشت حال
(همو: ۱۲۵/۱)

...دو گوش و دو پای من آهو گرفت تهی دستی و سال نیرو گرفت
ببستم بدین گونه بدخواه بخت بنالم ز بخت بد و سال سخت
(همو: ۳۱۵/۳)

* ذکر یک نکته در این مبحث ضروری است و آن وجود دشمنی‌ها و دسیسه‌ها در این دوره بین وزرا و امیران و صاحب‌منصبان است. این سخن‌چینی‌ها، بدخواهی‌ها، رقابت‌ها و حسادت‌ها بین شاعران و درباریان سلطان نیز وجود داشت. هر کس برای حفظ مقام و موقعیت خود تلاش می‌کرد و سعی داشت فضایل دیگری را کتمان و از فضل و دانش خود سخن براند. کهنه‌کاران جدیت می‌کردند تا عرصه را بر تازه‌واردان ببندند و این از راه رسیده‌ها تنها زمانی می‌توانستند جای خود را در دربار باز کنند که از جانب کسی حمایتی می‌یافتند و گوهر خویش را عرضه می‌داشتند. در این صورت، اگر در چشم سلطان عزیز می‌افتاد حسادت و کینه‌ی قدیمیان و درباریان آشکار و دسیسه‌ها بروز می‌یافت. چنان‌که درباره‌ی فردوسی آمده است با دردسر زیاد به دیدار سلطان نائل می‌آید و در آخر نیز با اغوای همین وزرای بدنهاد و حسادت آنان، (ر.ک: نوایی، ۱۳۲۳: ۳۴۴. سمرقندی، ۱۳۶۶: ۴۴. نعمانی، ۱۳۶۸: ۸۵/۱-۷۶. صفا، ۱۳۶۳: ۱۹۰-۱۸۵) سلطان محمود از ارزش واقعی شاهنامه غافل ماند و مقدار صله‌ای- زر- را که قرار بود برای فردوسی بفرستد به سیم- نقره- داد و آن هم اندک، که به قول خود شاعر: «به من جز بهای فقاعی نداد» و این اندک را نیز فردوسی میان خدمه‌ی گرمابه و غلامان حامل آن پراکنده ساخت.

حسادت شاعران درباری چنان بود که با شناختی که از فردوسی داشتند نزدیک شدن او را به محمود، به زیان خود می‌دیدند و برای فراری دادن او، در پیش

سلطان سخن‌چینی کردند که وی شیعه مذهب و اعتزالی است و در پی احیاء رسوم کهن عجم است و... سرانجام سلطان بر او خشم گرفت و سروده‌های او را ناچیز شمرد و فردوسی از ترس جان به امرای آل‌بویه که با غزنویان در اختلاف بودند روی آورد و هجونا‌های درباره‌ی سلطان محمود سرود. چنین روحيات و دسیسه‌چینی‌ها بدین صورت در شاهنامه بازتاب یافته است:

بداندیش کش روز نیکی مباد سخن‌های نیکم به بد کرد یاد
بر پادشاه پیکرم زشت کرد فروزنده اخگر چو انگشت کرد
(فردوسی، ۱۳۶۸: مقدمه/نوزده)

در آغاز داستان خسرو پرویز و شیرین، با بیان این‌که:

کنون داستان کهن نو کنم سخن‌های شیرین و خسرو کنم
کهن گشته این‌نامه باستان ز گفتار و کردار آن راستان
یکی نو کنم نامه‌ای زین نشان کجا یادگار است از آن سرکشان
بود بیت شش بار بیور هزار سخن‌ها شایسته و غمگسار
بی‌اعتنایی شاه را نسبت به این «ابیات صد بار سی^{۱۱}» حسادت بدگویان می‌داند که موجب شدند وی در این داستان‌ها نگاهی نیفکند.

چنین شهریاری و بخشنده‌ای به گیتی ز شاهان درخشنده‌ای
نکرد اندرین داستان‌ها نگاه ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
حسد برد بدگوی در کار من تبه شد بر شاه بازار من
چو سالار شاه این سخن‌های نغز بخواند ببیند به پاکیزه مغز^{۱۲}
(همو: ۵۰۳/۴)

لیک، شاه این‌نامه را نخواند و صاحب آن را بدون دادن گنجی، از در خویش افسرده‌وار راند (بر خلاف تصور فردوسی که امید داشت: ز گنجش من ایدر شوم شادمان) و سخن‌ور طوس ناگزیر شد که با پند «داننده دهقان پیر» بدین‌گونه خود را تسلی بخشد که:

غم و شادمانی ببايد کشيد ز هر شور و تلخی ببايد چشيد
(همو: ۵۴/۴)

فردوسی، بی‌توجهی سلطان را از بد اصلی و تبار فرومایه او می‌داند که جز این هم توقعی از وی نبوده است.

و از ایشان امید بهی داشتن	سر ناسزایان برافراشتن
به جیب اندرون مار پروردنست	سر رشته خویش گم کردنست
گرش بر نشانی به باغ بهشت	درختی که تلخست ویرا سرشت
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب	ور از جوی خلدش به هنگام آب
همان میوه تلخ بار آورد	سرانجام گوهر به کار آورد
شود جامه تو همه عنبری	به عنبرفروشان اگر بگذری
از او جز سیاهی نیابی دگر	وگر تو شوی نزد انگشت‌گر
بود خاک در دیده انباشتن	...ز بد اصل چشم بهی داشتن

(همو: مقدمه/ نوزده)

* در این بررسی، دو موضوع دیگر را می‌توان ذکر کرد که در فراهم آمدن شاهنامه توسط حکیم فردوسی مؤثر بوده‌اند. یکی مرگ «دقیقی» شاعر زرتشتی مذهب که به سرودن شاهنامه آغاز کرده بود و این شاعر «گشاده زبان، سخن‌گوی و خوش طبع و روشن‌روان» مصمم شد که این نامه را به نظم آورد. فردوسی که وی را میدان‌دار می‌دید، چشم بدو داشت و خود عافیت زندگی را می‌جست. اما وقتی که دقیقی آماج ضربت کارد غلام ترک خویش شد و «برو تاختن کرد ناگاه مرگ» نوبت به فردوسی رسید و او بی‌درنگ کار خویش را به گفتن آغاز کرد. دقیقی در آن مدت تنها هزار بیت سروده بود.

ز گشتاسب و ارجاسب بی‌تی هزار	بگفت و سرآمد برو روزگار
برفت او و این نامه ناگفته ماند	چنان بخت بیدار او خفته ماند

(همو: ۳/۱)

مرگ دقیقی فرصت مناسب و انگیزه‌ی لازم را به فردوسی داد تا به این کار پردازد و قصه‌ی شاهان و داستان‌های کهن را به نظم آورد.^{۱۳} او در این مهم توفیق یافت و «این نامه‌ی شاهوار» را گفت و کلکش «بدین نامه پیروز بود.» فردوسی خود در آغاز شاهنامه، اشتیاقش را برای این کار پس از مرگ دقیقی چنین بیان می‌کند:

دل روشن من چو برگشت ازوی سوی تخت شاه جهان کرد روی
 که این نامه را دست پیش آورم ز دفتر به گفتار خویش آورم
 (همو: ۳/۱)

*موضوع دیگر که بی‌ارتباط با نکته‌ی پیش نیست، ترس و نگرانی فردوسی از فرا رسیدن مرگ زودرس می‌باشد. این نگرانی عاملی بود که فردوسی را شب و روز به کار پرشتاب و می‌داشت تا هر چه زودتر پیش از این‌که طعمه‌ی مرگ شود، نظم شاهنامه را به پایان آورد و این نامه را به انتها برساند. این نگرانی همیشه با او بوده و در ابیاتی از اشعارش نیز آن را به زبان آورده است. اگرچه این نگرانی انگیزه‌ی سرودن شاهنامه نبوده اما وقتی شاعر به این کار سترگ، که نیازمند جست‌وجوی میدانی از راویان اخبار کهن بود، همت گماشت، او را در به انتها رساندن نامه باستان راسخ کرد پیش از آن‌که از بد روزگار گزندگی به وی رسد.

بپرسیدم از هر کسی بی‌شمار بترسیدم از گردش روزگار
 مگر خود درنگم نباشد بسی ببايد سپردن به دیگر کسی
 بر این‌گونه یک چند بگذاشتم سخن را نهفته همی داشتم
 (همو: ۳/۱)

در جای دیگر گوید:

همی خواهم از داور کردگار که چندان امان یابم از روزگار
 کزین نامور نامه باستان بمانم به گیتی یکی داستان
 که هر کس که اندر سخن داد داد ز من جز به نیکی ندارد به یاد...
 (همو: ۱۲۵/۱)

...اگر مانم اندر سپنجی سرای روان و خرد باشدم رهنمای
 سر آرم من این نامه باستان به گیتی بماند ز من داستان
 (همو: ۳۱۵/۳)

این نگرانی را مرگ فرزند جوانش تشدید کرد که فردوسی را سخت آزوده و غمگین ساخت و غم و اندوه خویش را در ابیات سوزناکی ظاهر ساخت. (ر.ک: همو: ۴۹۲/۴) احتمال می‌رود این ترس نه از وقوع مرگ طبیعی بوده است. زیرا در آن

هنگام که وی به شاهنامه آغاز کرد کمی بیش‌تر از سه دهه (۳۵ سال) از عمرش می‌گذشته و هنوز در سر شور جوانی داشته است. اما به سبب اوضاع زمانه و جنگ و جدال‌ها و کُشت و کشتارها و مرگ‌های نابهنگام بوده که وی نگران بوده مبادا این گزند و بلیه، دامن‌گیر او نیز شود. زیرا وی مرگ دقیقی را به‌دست غلامانش - شاید به جرم سرودن داستان‌های کهن - دیده بود و بیم آن داشت که دیر یا زود همان دشنه که دقیقی را از پای درآورد پهلوی او را نیز بشکافد. سرانجام همین اوضاع آشفته، جهان‌تنگ و زمانه‌ی پر از جنگ، او را مجبور ساخت تا سالیان زیادی از عمر را در آوارگی و فرار به سر آورد و از خشم سلطان بگریزد. این سختی‌ها و تنگناها او را بدانجا رسانید که در پایان عمر از کار افتاده و رنجور در مستمندی و تنهایی جان سپرد و از دفن جنازه‌ی وی در گورستان شهر نیز جلوگیری به عمل آمد. با این همه، اگر چه سی سال از عمر را با رنج به سر آورد، «ز ابیات غرا دو ره سی هزار» (شصت هزار بیت) از خود به یادگار گذاشت و در حدود ۴۰۰ هجری (ز هجرت شده پنج هشتاد بار) این نامه را به پایان آورد، اما دفتر شکوفایی و غنای زبان و ادبیات پارسی را گشود.

بدو ماندم این نامه را یادگار	بشش بیور ایباتش آمد هزار
زمانم سر آورد گفت و شنید	چو روز جوانی به پیری رسید
چو این نامور نامه آمد به بن	ز من روی کشور شود پر سخن
هر آن کس که دارد هُش و رأی و دین	پس از مرگ بر من کند آفرین
نمیرم از این پس که من زنده‌ام	که تخم سخن را پراکنده‌ام

(همو: ۴/ ۵۲۸)

۶. نتیجه‌گیری

رهیافت سخن در این پژوهش آن است که اوضاع عصر فردوسی از جنبه‌های گوناگون زمینه‌ی مناسبی را برای سرودن شاهنامه از جانب وی فراهم کرد. فضای فرهنگی دولت ایرانی‌تبار سامانی، رواج دگرباره‌ی زبان و ادب پارسی را موجب شد. شاعران پارسی‌گوی، دربار سامانیان و غزنویان را با سروده‌های پارسی آراستند. تشدید گرایش‌های ایرانی‌گری و احیای سنن باستانی به‌گردآوری روایات شفاهی و تدوین شاهنامه‌های منثور و منظوم انجامید. سیطره‌ی ترکان غزنه‌ای و

سنن ترکی، احساسات ملی دهقانان ایرانی را که هنوز وحدت سرزمینی و استقلال کامل آن‌ها پس از غلبه‌ی عرب‌ها حاصل نشده و وطن‌دوستی‌شان فروکش نکرده بود، به کنش تازه‌ای برانگیخت. زمانه‌ی فردوسی که آشفته و تنگ و سراسر پر از جنگ بود، بستر جامعه را آماده‌ی زایش حماسه‌ی ملی ایرانی نمود. فشارهای سلطان محمود غزنوی و برنتابیدن مخالفان مذهبی خویش و زدوبندهای درباریان وی که در این میان در حق فردوسی نیز جفا و ستم نمودند، تشویق و حمایت بی‌دریغ حامیان دهقان‌نژاد فردوسی از وی برای جاودانه ساختن نامه‌ی باستان، تلاش ناکام دقیقی در نظم‌نامه‌ی شاهان، پیوندهای ایرانی‌گرایانه و تبار دهقانی فردوسی، ذوق سرشار حکیم طوس را به سرودن شاهنامه شکوفا کرد و با این اقدام سترگ، عجم را زنده، تخم سخن را به پارسی پراکنده و نام خویش را بر جریده‌ی روزگار جاودانه ساخت. نتیجه‌ی نهایی آن که سروده شدن شاهنامه بیش از آن که برآمده‌ی میل درونی و ذوق شاعرانه‌ی فردوسی باشد، واکنشی است در برابر اوضاع زمانه که شاعر و فضای روحی و ذهنی او را برانگیخته و او را به بازتعریف هویت ایرانی در بستر جامعه‌ی عصر اسلامی ترغیب نموده است.

یادداشت‌ها

۱. درباره‌ی دیدگاه‌های گوناگون در تخلص شاعر به فردوسی، ر.ک: سمرقندی، ۱۳۶۶: ۴۲. شوشتری، ۱۳۷۶ق: ۲ / ۵۸۵-۵۸۴.
۲. جهت آگاهی از سخنان بزرگانی چون دولت‌شاه سمرقندی، نظامی عروضی، ابن‌اثیر، امیرعلی‌شیر نوایی، امین احمد رازی، انوری شاعر، حکیم خاقانی، قاضی نورالله شوشتری، ظهیر فاریابی و اسدی طوسی در شأن و بزرگی فردوسی، ر.ک: سمرقندی، ۱۳۶۶: ۴۱. عروضی، ۱۳۳۳: ۷۶. ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۵۰۳. نوایی، ۱۳۲۳: ۳۴۳. رازی، بی‌تا: ۱۲ / ۱۹۹، ۲۰۱. شوشتری، ۱۳۷۶: ۵۸۵-۵۸۴. انوری، ۱۳۴۰: ۵۵۹. اسدی طوسی، ۱۳۱۷.
۳. نظامی گنجوی که درباره‌ی فردوسی می‌گوید: سخن‌گوی پیشینه دانای طوس / که آراست روی سخن چون عروس، در ابتدای شرفنامه اشاره می‌کند که فردوسی به خوبی نامه‌ی باستان را به نظم آورد، اما وی آنچه را که بدان رغبت داشت در نامه‌ی خود آورده است و داستان‌های زیادی هنوز وجود دارد که وی از آن‌ها سخن نگفته است. نظامی

- سپس دلیل خود را برای سرودن شرفنامه همین امر می‌داند. ر.ک: نظامی گنجوی، ۱۳۷۷: ۹۸۱.
۴. برای آگاهی از سخن مقدسی درباره‌ی طوس و طابران، ر.ک: مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۴۶۷-۴۶۸.
۵. درباره‌ی چگونگی راه یافتن فردوسی به دربار محمود غزنوی و انگیزه‌ی او، ر.ک: سمرقندی، ۱۳۶۶: ۴۲. نعمانی، ۱۳۶۸: ۱/ ۷۳-۷۲. رازی، بی‌تا: ۲/ ۱۹۹-۲۰۰.
۶. فردوسی از دهی بوده شاداب نام و منصور نام داشته و کنیتش ابوالقاسم بوده. (رازی، بی‌تا: ۲/ ۱۹۹)
۷. منظور از این شخص، همان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق بوده. (خالقی، ۱۳۵۵: ۱۱۹)
۸. این بیت در جای دیگر به این شکل آمده است: منم بنده اهل بیت نبی / سر افکند بر خاک پای وصی (فردوسی، ۱۳۶۸: ۱/ ۱۲۵)
۹. درباره‌ی وضعیت کامل اوضاع مذهبی خراسان در سده‌های ۴ و ۵ هجری، ر.ک: مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۴/۲، که از مذاهب: خوارج، معتزله، شیعه، کرامیه، حنفی، شافعی، سپیدجامگان، سرخسیه، جهمیه، قدریه، صوفیان و اسماعیلیان و افزون بر این، از اقلیت‌های یهودی، مسیحی و زرتشتی در خراسان نام می‌برد. نیز، باسورث، ۱۳۶۲: ۱/ ۱۶۵-۲۰۴.
۱۰. در جای دیگر در ستایش ابومنصور بن محمد و نیز امیرنصر برادر سلطان محمود، اشعاری دارد. ر.ک: فردوسی، ۱۳۶۸، ۴/۱.
۱۱. نبیند کسی نامه پارسی نوشته به ابیات صد بار سی (همو: ۴/ ۵۰۳)
۱۲. فردوسی در ابیاتی دیگر به این موضوع اشاره دارد. ر.ک: همو: مقدمه/ نوزده.
۱۳. فردوسی ناراحتی خود را از سخن‌های ناپایدار «دقیقی» و اشتیاق و برتری خویش را در سرودن نامه‌ی شاهان نسبت به دقیقی در شاهنامه منعکس کرده است. وی سروده‌ی دقیقی را «سست و بی‌نظم» و «ابیات نادرست» می‌داند. ر.ک: همو: ۳/ ۲۸۴.

منابع

۱. ابن اثیر، ضیاءالدين ابی‌الفتح نصرالله بن محمد (۱۳۸۲)، المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر، قاهره، مطبعه‌ی عامره.
۲. اسدی طوسی (۱۳۱۷)، گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، بی‌نا.
۳. اشپولر، برتولد (۱۳۶۰)، «تکوین تاریخ‌نگاری ایران»، در: تاریخ‌نگاری در ایران، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران، نشر گستره.
۴. انوری، اوحدالدین علی‌بن‌محمد (۱۳۴۰)، دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس‌رضوی، ج ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۵. باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۶۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۶. بیهقی، ابوالفضل محمدبن‌حسین (۱۳۷۶)، تاریخ بیهقی، مقدمه، توضیحات و تعلیقات منوچهر دانش‌پژوه، تهران، انتشارات هیرمند.
۷. تاریخ سیستان، [بی‌نام] (۱۳۶۶)، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چاپ دوم، تهران، انتشارات پدیده خاور.
۸. خالقی، جلال (۱۳۵۵)، «طوس، زادگاه دقیقی است؟»، مجموعه سخنرانی‌های نخستین جشن طوس، تهران، سروش، ۱۲۸-۱۱۷.
۹. دقیقی طوسی (۱۳۷۳)، دیوان دقیقی طوسی به انضمام فرهنگ بسامدی، به اهتمام محمدجواد شریعت، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.
۱۰. رازی، امین‌احمد (بی‌تا)، هفت اقلیم، تصحیح جواد فاضل، ج ۲، [تهران]، کتابفروشی علی‌اکبر علمی و ادبیه.
۱۱. سمرقندی، امیر دولت‌شاه بن علاءالدوله (۱۳۶۶)، تذکره‌الشعراء، به همت محمد رمضانى، چاپ دوم، تهران، انتشارات پدیده خاور.
۱۲. شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۷۶ق)، مجالس‌المؤمنین، ج ۲، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
۱۳. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۲)، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱ (خلاصه ۱ و ۲)، چاپ سوم، تهران، چاپخانه رامین.
۱۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۵)، «سخنی درباره‌ی شاهنامه، فردوسی و ادبیات حماسی»، مجموعه سخنرانی‌های نخستین جشن طوس، تهران، سروش، ۲۰۳-۱۹۷.

۱۵. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳)، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۶. عروضی، احمد بن عمر بن علی نظامی (۱۳۳۳)، چهار مقاله، به اهتمام محمد قزوینی و محمد معین، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی زوآر.
۱۷. فرای، ریچارد ن. (۱۳۶۵)، بخارا، دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۸. فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۶۸)، شاهنامه، چاپ ششم، ۴ جلد در یک مجلد، [تهران]، سازمان انتشارات جاویدان.
۱۹. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، زین‌الخبار (تاریخ گردیزی)، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، چاپخانه ارمغان.
۲۰. ماسه، هانری (۱۳۵۰)، فردوسی و حماسه ملی، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، تبریز، انتشارات کمیته استادان دانشگاه تبریز.
۲۱. محیط طباطبایی (۱۳۵۵)، «چند نکته درباره فردوسی و شاهنامه»، مجموعه سخنرانی‌های نخستین جشن طوس، تهران، سروش، ۱۷۶-۱۷۱.
۲۲. مختاری، محمد (۱۳۶۸)، حماسه در رمز و راز ملی، تهران، نشر قطره.
۲۳. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۲۴. ندوشن، محمدعلی اسلامی (۱۳۶۳)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ چهارم، تهران، انتشارات یزدان.
۲۵. نظامی گنجوی (۱۳۷۷)، کلیات خمسه حکیم نظامی گنجوی، مقدمه و شرح حال: شبلی نعمانی، حواشی محمود علمی «درویش»، چاپ چهارم، [تهران]، انتشارات جاویدان.
۲۶. نعمانی، شبلی (۱۳۶۸)، شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، ج ۱، چاپ سوم، تهران، دنیای کتاب.
۲۷. نوایی، امیرنظام‌الدین علیشیر (۱۳۶۳)، تذکره مجالس‌النفایس، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، کتابخانه منوچهری.
۲۸. نولدکه، تئودور (۱۳۲۷)، حماسه ملی ایران، ترجمه ب. ع.، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، مرکز نشر سپهر.
۲۹. هدایت، رضاقلی بن محمدهادی (۱۳۸۲)، مجمع‌الفصحاء، به کوشش مظاهر مصفا، ج ۱ بخش ۲، چاپ دوم، تهران انتشارات امیرکبیر.